

خاطرات دانش آموزی پسر خاله کلاه قرمزی

شنبه

گفت: «می‌شه این زنگ در رو بزنی. من قدم نمی‌رسه.»
گفتم: «چرا نمی‌شه.» زنگ رو زدم. بچه‌ها در رفت. گفت: «فرار کن.»
گفتم: «چرا فرار کنم. این کار بچه‌های بی‌تربیته که زنگو می‌زنن فرار می‌کنن.»
یه آقاهه اومد دم در. گفت: «چی کار داری؟» گفتم: «هیچی.»
گفت: «پس چرا زنگو زدی؟»
پیش خودم گفتم نامردیه بچه‌ها رو لو بدم. گفتم: «نمی‌دونم چرا زدم.»
آقاهه منو کتک زد. گفتم: «هوی آقاهه چرا منو می‌زنی؟»
گفت: «نمی‌دونم.»
آقاهه حق داشت، گذاشتم کتکم بزنه. بعدش منم رو نشد برم مدرسه. خوبیت نداشت بچه‌های مدرسه ببینن من کتک خوردم.

چهارشنبه

امروز می‌خواستم برم مدرسه، سر راه دیدم گنجیشکا دارن جیک جیک می‌کنن. گفتم خوب لایذ گرسنه‌ان. رفتم برایشون غذا ریختم. دیدم کلاغام قارقار می‌کنن. گفتم حتماً این طفلکیام گرسنن. برای اونا هم غذا ریختم. دیدم صدای ماهیا و مورچه‌ها در نمی‌یاد. گفتم حتماً اونا گرسنه‌ان، ولی خجالت می‌کشن، به زبون بیان. واسه اونا هم غذا ریختم. گفتم شاید گلا و درختا هم گشنه و تشنه باشن. از کجا معلوم؟ من که زبونشونو نمی‌فهمم. رفتم همه درختا و گلای خیالیون رو آب دادم. بعد گفتم نکنه تو محله‌های دیگه هم این جوریه باشه. تا شب کارم این بود. ولی چند تا محله موندن. نرسیدم برم مدرسه. خب آدم وقت کم می‌یاره دیگه.

پنجشنبه

توی هفته که قسمت نشد برم مدرسه، برای این که مسیر یادم نره گفتم یه سر به مدرسه بزنم. تو راه یه آقاهه آدرس پرسید. گفتم: «خیلی دوره، اونور شهره.» گفتم: «خیلی دوره، خسته می‌شم.» گفتم: «می‌خواهی بری اونجا چی کار؟» گفتم: «می‌خوام برم به پسر سر بزنم.»
گفتم: «خب تو خسته می‌شی، من می‌رم سر می‌زنم، برمی‌گردم.»
پسرش خونه نبود. موندن تا از سرکار برگردن. خوب شد آقاهه نیومد، چون پسرش خیلی خسته و عصبانی بود و با منم دعوا کرد.

جمعه

امروز همه تعطیلن، ولی من باید برم مدرسه. می‌خوام به بابای مدرسه کمک کنم مدرسه رو جارو کنه. خب چیه؟ پیرو، باید کمکش کرد دیگه. چیه مگه؟!
سنجاق قفلی

امروز می‌خواستم برم مدرسه، سر راه دیدم چندتا گربه تو آشغالای غذای می‌گردن. دلم سوخت. گفتم اینا گربه‌ان، نمی‌فهمن. نکنه برن غذای فاسد و مونده بخورن، مریض بشن. رفتم تو آشغالو گشتم برایشون غذا پیدا کنم. دیدم مردم چه آشغالی می‌خورن. تو سطل پر از پیتزا و کالباس و سوسیس بود. به گربه‌ها گفتم: «هه. شما نباید اینارو بخورین. مریض می‌شین.» اینا آدمن طوریشون نمی‌شه. رفتم از خونه لقمه نون و پنیر برایشون درست کردم، آوردم با چایی شیرین دادم خوردن. گربه‌ها باید غذای سالم بخوره دیگه. مگه چیه؟ خب نرسیدم برم مدرسه. فردا می‌رم خب! مگه چیه؟

یکشنبه

امروز تو راه مدرسه یه پیرزنه رو دیدم، داشت می‌رفت نونوایی. پاش درد می‌کرد. گفتم: «مدار پولتون رو بدید من برم نون بگیرم، من جوونم، پام درد نمی‌کنه.» گفتم: «ننه خدا خیرت بده.»
یادم رفت از ش بپرسم چه نونی بگیرم. مجبور شدم برم هم نون سسنگ بگیرم، هم بربری، هم لواش، هم تافتون. تازه رفتم نون باگتم گرفتم. گفتم خوب شاید پیرزنه دندون نداشته باشه، بخواد نون باگت بخوره. صف نونا شلوغ بود. خب دیر رسیدم. پیرزنه گفت: «من نون جو می‌خواستم بخرم.» خوب بعضیا نون جو دوست دارن دیگه، مگه چیه؟ خب تا برم نون جو بگیرم، همه بچه‌ها از مدرسه برگشته بودن.

دوشنبه

امروز یکی رو دیدم رو ویلچر نشسته بود. گفت: «بیا منو از چارراه رد کن.» گفتم: «خونه‌ات کجاست؟ می‌رسونمت در خونه‌تون.»
گفت: «خونه‌مون خیلی دوره.» گفتم: «عیب نداره، می‌رسونمت.»
گفت: «لازم نیست.» گفتم: «تعارف می‌کنی؟ می‌رسونمت. تو آدرس رو بگو.» گفتم: «من اصلاً نمی‌خوام برم خونه.»
فهمیدم تعارف می‌کنه. به زور بردم رسوندمش در خونه‌شون. خانومش اومد دم در. گفت: «تو چرا اینجایی؟ مگه قرار نبود بری دکتر؟»
گفت: «این پسر زبون نفهم منسو از اونجا آورده اینجا. دقیقاً دم در بیمارستان بودم.» خیلی خجالت کشیدم. فرار کردم رفتم تو خونه قایم شدم که دیگه چشمم به چشم آقاهه نیفته. مگه چیه؟ خوب آدم اشتباه می‌کنه دیگه!

سه‌شنبه

امروز سر راه مدرسه، یه بچه کوچولو جلومو گرفت. گفت: «آقا می‌شه کمکم کنی.» گفتم: «آره می‌شه. چی کار کنم.»

منگول در بزپارتی

بزافسکی

حبه انگور: چرا این رنگی شدی منگول؟ خوبی؟ چسی داری با خودت می‌گی؟

منگول: رفتم یه بزپارتی خیلی باحال. چن تا قرص بزتازی انداختم بالا. عجب فازی داد. بععپس بععپس بععپس... (اصوات نامفهومی که بزها بعد از خوردن قرص‌های روان گردان از خود در می‌آورند!)

حبه انگور: بعععع چرا رفتی؟ بابا بزى بفهمه پوستتو می‌کنه، ازت آبگوش بزباش درست می‌کنه. اوه اوه بابا بزى اومد...

بابابزى: درود بر بزغاله‌های خودم. حالتان چگونه است؟

منگول: حالم عوض می‌شه! حرف تو که باشه، اسمت بابابزى، عطر توهم... راستی چه عطری زدی بابا بزى، چه قد جیگر شدی بلا!

بابابزى: جان! چرا دوباره جفنگ می‌گویی؟ چرا کله و پاچهات این‌طوری شده؟

حبه انگور: قرص روان گردان خورده.

بابابزى: وای بر من! آخر چه‌قدر باید از دست تو حرص بخورم گاگول. خوب شد بزردوز نکردی...

منگول: خیلی باحال بود. پلنگ صورتی و کلاه قرمزی دور سرم می‌چرخیدن. بعد میومدن جلو و اجازه می‌گرفتن و مرخص می‌شدن. من اول فکر کردم سوار «سرننتی پیتی» ام. بعد که به خودم اومدم، دیدم سوار نوه پدر ژپتوئم... ولی خودش اصرار داشت خر شر که! دیونه‌ست دیگه! هنگ کرده! بععپسس بععپسس بععپسس...

بابابزى: با خودت چه کرده‌ای منگولم. جواب مامان بزى را چه بدهم؟

منگول: جواب مثبت بهش بده. گناه داره. خیلی دوستت داره. اون سری، داشت با بابابزرگ بزى از عشقش به تو می‌گفت. بهتره زیاد سخت نگیری. همین هفته مراسم عروسی به پا کنی. بابابزى چقد قشنگه، خیلی مبارکش باد...

بابابزى: حالا چه کار کنیم؟ حالش خیلی بد است. حبه انگور برو دنبال دکتر ارنست ببینیم چه کاهی بر شاخمان بریزیم... مگر نگفتم دیگر حق نداری بروی بز پارتی؟ چه‌قدر باید از سم تو حرص بخورم؟ بزغاله هم بزغاله‌های قدیم. چرا مرا در این شرایط دشوار قرار می‌دهی؟

منگول: دوشواری؟ دوشواری نداریم. من خیلی‌ام عالی‌ام. دکتر ارنست؟ دکتر ارنست کیه؟

بابابزى: دکتر ارنست را نمی‌شناسی؟

منگول: مگه نمی‌گی دکتر ارنستم؟

بابابزى: منگول عزیزم. من بابابزى هستم.

منگول: پس دکتر ارنست رونشون بده.

بابابزى: در راه است. حبه انگور رفته است دنبالش.

منگول: خب اگه تو بابابزى هستی، برو بیرون درو ببند، سمت رو از زیر در نشون بده. من الان از کجا بدونم تو آقاگرگه نیستی؟ بعدشم اگه تو بابابزى هستی من کی‌ام؟ جواب بده دیگه، من کی‌ام؟ کیه؟! کیه؟! می‌شه این مسئله رو از منظر بزشناسی و تقابل اون با پسابزرگرایى واسه من شرح بدی؟ بععپسس، بععپسس...

بابابزى: ای بععع، ای بی بععع! بزغاله‌ام از دست رفت...



طنز در دستگاه اصفهان

چشم طمع مدوزید بر کیسه خسیسان
باور نمی‌توان داشت سگ نان دهد گدا را

بیدل دهلوی

کاریکلماتور

● با یک گل

می‌توان
دل بهار را
به دست آورد

● بهار را

در گلدان
پس انداز می‌کنم

م. سر به هوا

● به لطف دسته کلاغ‌ها

درخت عربان
میوه داده است

● درخت

با دیدن پاییز
زرد کرد

● زمستان

پاییز پاییز است

- آن قدر بر دلم یادگاری نوشته‌ای که خودش را با درخت اشتباه می‌گیرد!
- ذهنم را کنار پنجره می‌گذارم تا دیدن بیاموزد!
- کودک، برای زده شدن از جوی، وارد آب شد!
- نت‌ها در بازی گرم به هوا نه گانه بتهون را آفریدند!
- سلام پیش در آمد رفتن است.

حق تقدم

الیور تور بیست

نیازمندی‌های دانش‌آموزی!

هم اکنون نیازمند آراء شما هستیم!

با رأی دادن به این جانب، دانش آموز «همیم» ریاست‌منش، آینده خود و مدرسه‌مان را شکوفا کنید. فهرست برنامه‌های این جانب در صورت انتخاب به عنوان شهردار مدرسه به شرح زیر است:

- انتقال دریای خزر به جنب مدرسه‌مان یا مدرسه‌مان به جنب دریای خزر (هر کدام که عشقتان کشید!)
- تعطیلی بین تعطیلی‌های این جمعه تا جمعه بعد، به صورت یک هفته در میان!
- رفت‌وآمد کلیه دانش‌آموزان از خانه به مدرسه و از مدرسه به خانه توسط تاکسی‌های سمند کولردار و به صورت درستی انجام می‌شود.
- سود حاصل از کسب و کار بوفه مدرسه به تمام اقشار دانش‌آموزان تعلق دارد و باید وارد شکم‌های خودشان شود.
- اصولاً ظرفیت انتقادی بنده بسیار بالاست، اما چون همه جنبه مواجبه با ظرفیت بالا را ندارند، تا قبل از انتخاب به عنوان شهردار مدرسه، شنوای همه انتقادهای شما هستم. اما بعدش شرمنده، فقط تعریف پذیرفته می‌شود؛ حتی از شما دوست و هم کلاسی عزیز!

لغت معنی

چهارراه

از اون لحاظ

کشاورز: یکی از پولدارهای مملکت که یک بانک هم دارد!

گاراژ: جایی که اسمش عوض شده و شده «ترمینال مسافری»، ولی اتوبوس‌های آن هنوز قدیمی هستند! **گردنه:** جایی برای خفت کردن! در قدیم دزدان این کار را می‌کردند و امروز خود گردنه راننده خواب‌آلو را! **گریه:** آخرین، کشنده‌ترین و بهترین سلاح بعضی‌ها! **گریز:** فن آخر استاد!

لب: شریک جرم زبان است، ولی همیشه کاسه کوزه‌ها سر زبان می‌شکند.

معلم: کسی که در فصل تابستان به تدریس تجدیدی‌ها می‌پردازد!

میزگرد: بهترین بهانه برای تعریف کردن از هم و بیان نکته‌های بی‌ضرری به نام نقد شفاف و بُرنده!

امثال و حکم من درآوردی

وقتی در حمام آب قطع شود، می‌توانی قبض آبت را از طریق تلفن همراه همراه بپردازی.
(ژان ژاک روشور)

حکمت میزرا

کنکور رشد

سؤال: برای جبران این ضرر چه باید کرد؟

(الف) هزینه کل را بر دانش‌آموزان افت‌دار! سرشکن کرده، پولش را بگیرد تا اگر هم خودشان نفهمیدند، والدینشان بفهمند یک من ماست چقدر کره ضرر می‌زند!

(ب) ضرر؟ کدام ضرر؟!

(ج) پول هزینه الف را بدهند به والدین بچه‌های درس‌خوان تا آن‌ها با قطار مسافرکشی نکنند!

(د) با نصف این پول برای همه آن‌ها معلم خصوصی بگیرند تا هم برای آینده علمی بچه‌ها خوب باشد و هم برای آینده مالی معلم‌ها!

خبیر: «توزیع شیر رایگان در برخی مدارس متوقف شد.»

نکته: ای سیاه‌نما! می‌توانی جمله را سفیدنمایی کنی، این طوری: توزیع شیر در برخی مدارس متوقف نشده است!

بیت الحاقی: آن یکی شیر است اندر بادیه/ وین یکی شیر، نیست اندر بادیه (و اصولاً همین است که هست!) **نتیجه فلسفی:** به هیچ چیز رایگان اعتماد نکنید، حتی شما دوست عزیز!

سؤال: چرا توزیع شیر رایگان در برخی مدارس متوقف شد؟

(الف) چون توزیع شیر رایگان در برخی مدارس متوقف شد.

(ب) زیرا توزیع شیر رایگان در برخی مدارس متوقف شد.

نردبان

خبیر: «اولین قطار درستی دانش‌آموزان به حرکت درآمد.»

نکته: ولی اگر اتوبوس درستی بود، بهتر بود. یک بسته بلیت می‌خریدیم و... صفا!

شعر دریافتی: راننده چنین بگفت و بنشست این قافله تا به حشر، ... دریستا!

سوالی که اگر آدم از خودش بپرسد خوب است، ولی به کسی نگویید: این از اولی، خب انشاء... دومی و سومی هم دارد دیگر؟!

سؤال: اگر شما یک قطار داشتید چه می‌کردید؟

(الف) نصف روز با آن مسافرکشی می‌کردیم، نصف دیگر روز سهمیه بنزینمان را می‌فروختیم!

(ب) روزهای بارانی درستی می‌زدیم، کره!

(ج) به دانش‌آموزهایی که چیپس و پفک می‌خورند، کرایه‌اش نمی‌دادیم!

(د) اول از آموزش و پرورش کرایه‌مان را می‌گرفتیم. آن‌ها هم اول کرایه‌شان را از والدین می‌گرفتند و خلاص!

خبیر: «هزینه ناشی از افت تحصیلی دانش‌آموزان در سال ۴۲۰ میلیارد تومان است.»

جمله تاپ شده در بالای ورقه‌های امتحانی: اگر وجدان داری درس بخوان!

بیت منحرف شده: برو درس می‌خوان مگو درس چیست/ ضرر تا نکردیم بگیرد بیست!

نتیجه فلسفی: دانش‌آموزان قطعاً در اقتصاد مملکت تأثیر می‌گذارند، حالا از کدام طرف خدا عالم است!

درد تنبلی

درس خواندن کوششی بی حاصل است
تازگی‌ها بی‌سوادى مُد شده‌ست
وقت می‌گیرد از آدم. بی‌خیال!
پاسخی دارم به این صورت: «زکی!
چارهٔ کارت فقط یک یا علی‌ست»

سیدامیر سادات موسوی

گفته بودی چون که درست مشکل است
گفته بودی علم از بس بی‌خودست
گفته بودی حل تمرین و سؤال
پیش استدلال‌هایت من یکی
اسم این‌هایی که گفتی تنبلی‌ست

کرگدن

به منظور ارشاد این خلق گمراه
به ما لطف کردی و «ون» آفریدی

بنی آدم از روح خود تا نترسد
بر آن روکشی مثل تن آفریدی

کمی خاک مرغوب فردوس را هم
به گل پرچ کردی و زن آفریدی

از آن زن که در بیت قبلی سرشתי
یکی شاعری مثل من آفریدی!

سعید بیابانکی

مگر کم شود روی گردن کلفتان
رقیب بشر کرگدن آفریدی

بشر را شما نرم مانند اسفنج
دلش را ولی از چدن آفریدی

شما کدکنی را به شهرت رساندی
نسیم آفریدی گون آفریدی

شما در دهان بشر اصل و مرغوب
دو فروند فندق شکن آفریدی

خدا از تو ممنون و متشکر من
تو طنز شیرین سخن آفریدی

مگر شاعران کارشان سکه باشد
هزاران هزار انجمن آفریدی

به منظور گل خوردن تیم ملی
هزاران زمین چمن آفریدی

بشر تا خودش را زیادی نگیرد
بشر را شما از لجن آفریدی

تواز آدم و همسرش مردمانی
خفن در خفن در خفن آفریدی

زدی روی دست همه عطرسازان
که از ناهه، مشک ختن آفریدی

